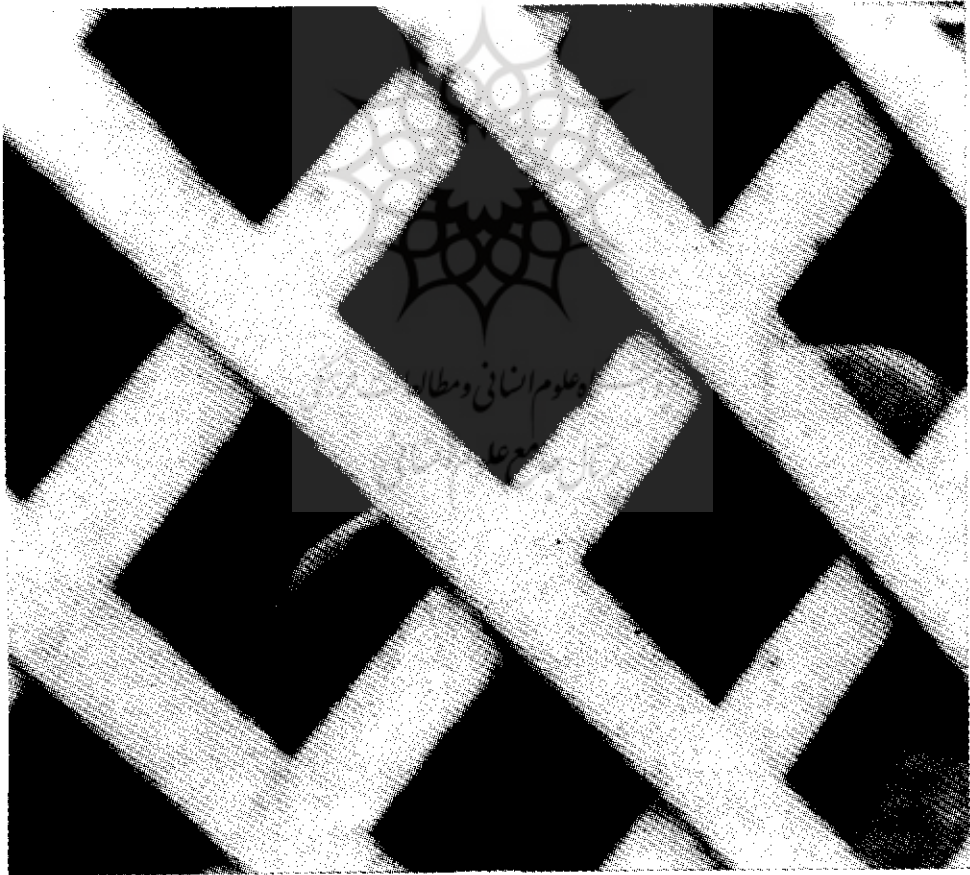


تربیت اکتشافی

در مقابل تربیت اکتسابی

دکتر عبدالعظیم کریمی

نقل از کتاب: تربیت طبیعی در مقابل تربیت عاریه‌ای
از انتشارات سازمان مرکزی انجمن اولیا و مربیان



اگر به فلسفه خلقت انسان توجه کنیم

درمی یابیم که خداوند نوزاد انسان را در شرایطی قرار داده است که بدون این که هیچ آموخته غریزی از خود داشته باشد همه نیازها، فعالیتها و کمالات خود را خود شخصاً کشف کند. بر خلاف موجودات دیگر که در هنگام تولد از سرمایه غریزی برخوردارند، موجود انسان در لحظه تولد ضعیفترین موجود است. به طور کلی هر قدر رده تکاملی موجودات عالی تر می گردد ضعف آنها در هنگام تولد بیش تر است و بر عکس هر قدر رده تکاملی موجودات پست تر می شود، نوزاد آن موجودات در لحظه تولد از تجهیزات غریزی بیش تری برخوردار است. برای مثال نوزاد یک کرم خاکی در همان لحظه تولد در حد یک کرم رشد یافته مجهز به مکانیزم های طبیعی شکار، تخم گذاری، دفاع و تمامی پیچیدگی های زندگی خود می باشد. یک جوجه در هنگام بیرون آمدن از تخم می تواند تا حدی احتیاجات خود را رفع کند و یا یک بچه گربه تنها سه ماه طول می کشد تا به کمال نسل خود برسد. بچه شمشاد سه سال این مسیر را طی می کند، حال آن که نوزاد انسان تا سن نوجوانی یعنی به طور متوسط شانزده سال طول می کشد تا به ظرفیت فکری بزرگسالی برسد. لذا هر چه رده تکاملی افزایش می یابد، موجود فرصت پیدا می کند که همه چیز را از نو کشف کند، از نو بنا کند، از نو بفهمد و از نو یاد بگیرد.

ما معمولاً از حالت ضعف و ناتوانی کودک شکایت می کنیم؛ غافل از آن که اگر آدمی در بدو تولد کودک نبود، نوع انسان از صفحه خاک نابود می شد. در دوران کودکی است که کودک با استفاده از قدرت کشف به خلاقیتها و تفکرات ابداعی دست می یابد.^۲ در این جا بی مناسب نخواهد بود

اگر دانش آموزی برای رسیدن به حقیقتی سه روز وقت صرف کند تا آن را شخصاً کشف کند، به صرفه تر از آن است که همان حقیقت را در یک ربع ساعت برایش توضیح دهیم. این روش خود به خود پیشرفت سریع کودک را در مراحل بعدی رشد تضمین می کند.

“زان پیازه”

همان طور که در تعریف تربیت تأکید شده است، فرایند تربیت قبل از هر چیز عبارت است از زمینه سازی و فراهم کردن شرایطی که مربی بتواند خود شخصاً در شکوفایی استعدادهايش فعالیت کند. ذر واقع در تربیت اکتشافی مربی فقط زمینه ساز، کارگردان، صحنه ساز و فراهم آورنده عوامل ترغیب کننده ای است که مربی بتواند به کمک آن، خود آنچه را که مربی می خواهد کشف کند.

هر چه زار که کودک خود کشف کند و در آن دخالت فعالانه و خودانگیخته داشته باشد، عمیق تر درون سازی می شود. وقتی صحبت از تربیت اکتشافی می کنیم، منظورمان پی بردن به قوانینی است که در طبیعت کودک وجود دارد و نیازی به اختراع آن نیست. کشف نشان دهنده این است که ما چیزی را ابداع نمی کنیم، خلق نمی کنیم، بلکه از قبل وجود داشته و ما فقط شرایط دسترسی و بازنمایی آن را فراهم می کنیم.

حال اگر ما بخواهیم همان اهدافی را که در طبیعت فرد وجود دارد بدون این که او را به کشف آن رهنمون سازیم خودمان آن اهداف را برای او اختراع و یا ابداع کنیم، نه تنها مانع تربیت او شده ایم بلکه آنچه به او یاد داده ایم نیز حجاب و پوششی برای فعالیت او شده است.^۱

پس در تعلیم و تربیت اکتشافی آنچه مهم است ایجاد شور کشف و شوق دست‌یابی به حقیقت و حرکت به سوی کمال است، حرکتی که در پی آن کشف است.

تربیت اکتشافی، تربیتی است که اجازه می‌دهد مربی الگوها و راهبردهای تربیتی را در چارچوب نظام روانی خود و در حد ظرفیت فکری، عاطفی خویش درونی کند و به آن عمل نماید. تربیت اکتشافی بر خلاف تربیت اکتسابی سعی نمی‌کند تنها شکل ظاهری رفتار را تغییر دهد. تربیت اکتسابی یک تربیت زوینایی است، نوعی تغییر رفتار که در همین حد متوقف مانده و کودک آن را در نیافته است و منطبق آن را نفهمیده و درک نکرده است و فراتر از حد ظرفیت روانی اوست. در یک کلام تربیت اکتشافی، تربیتی است که قبل از هر گونه اقدام، مبتنی بر شناخت مربی است، شناخت خصوصیات و ویژگی‌هایی که بر اساس آن مربی در می‌یابد کودک گنجایش فهم و پذیرش چه نوع رفتار و منطق تربیتی را دارد، و در نهایت به کودک اجازه می‌دهد که خودش فعالانه و در فرایندی پر افت و خیز و در جریانی که از لوازمش تن دادن به خطاست، به صلاح دست یابد.

کودک را باید در برابر ندانسته‌ها قرار داد و نه دانسته‌ها. این نوع طرز برخورد بیانگر شیوه‌ای متمایز از روش‌های جاری و سنتی در تدریس و تربیت کودکان است. وظیفه اولیا و یا مربیان و معلمان این نیست که کودکان را آن گونه که خود می‌خواهند یا می‌دانند آموزش دهند و یا تربیت کنند. بلکه از آن مهم‌تر باید به تراز تحول روانی کودک توجه کنند که او چه می‌خواهد و چه می‌داند. لذا به جای توصیه‌های مستقیم و بایدها و نبایدهای رودررو به کودک، باید از پرسش‌های سقراطی در کشف طبیعت تفکر و استدلال کودک

که جمله‌ای از "پیازه" در مورد یادگیری اکتشافی نقل کنیم تا بتوانیم روشن‌تر مقصود خودمان را بیان کنیم. او می‌گوید: "هر گاه چیزی را به کودک یاد بدهیم، مانع شده‌ایم تا خود آن را کشف کند." شاید در وهله اول این مفهوم از جمله فوق استنباط شود که پس باید آموزش را تعطیل و مدارس را تخته کنیم! خیر. منظور پیازه از این که هر گاه ما چیزی را به کودک یاد می‌دهیم از اکتشافات او جلوگیری می‌کنیم، بر این معنا استوار است که اگر ما انگیزه کشف خود به خودی آن چیزی را که قصد یاد دادن آن را داریم از او بگیریم، دیگر انگیزه‌ای برای حرکت و تلاش و کنجکاوی کودک باقی نمی‌ماند. به علاوه چون خودش در فرایند کشف و یادگیری شرکت نداشته است، هیچ گاه مفهوم مورد نظر را درونی نمی‌کند، بلکه آن را صرفاً به طور طوطی‌وار حفظ می‌کند و یا در سطح شناختی (بدون حیطه عاطفی و رفتاری) نگه‌داری می‌کند. این یادگیری، یک یادگیری ناپایدار است. لذا ما باید آنچه را که در صدد انتقال به مربی هستیم به گونه‌ای زمینه‌سازی کنیم که او شخصاً به کشف پیام ما دست یابد.

در کتاب "فیه مافیة" از مولوی نیز نقل است که: "آدمی همیشه عاشق آن چیزی است که ندیده است، نشنیده است و فهم نکرده است و شب و روز آن را می‌طلبد." بنده آنم که نمی‌بینمش" و از آنچه فهم کرده است و دیده است، ملول است و گریزان است.^۳

در وصل، آرزو می‌میرد، ولی در هجر لذت طلب وجود دارد. زیرا لذت جست و جوی حقیقت و طلب حقیقت بیش از خود حقیقت می‌باشد.^۴ و شاعر چه نیکو گفته است:

خوش بود منتظران را طلب طلعت دوست

عمر آن است که در شور طلب می‌گذرد

استفاده کرد.



برای مثال پدرها و مادرها و یا معلمان شکایت می‌کنند که هر چه به بچه‌ها می‌گویی انگار از یک گوش می‌گیرند و از گوش دیگر بیرون می‌کنند. مشکل این جاست که کار اغلب والدین یا معلمان در این خلاصه شده است که صرفاً از طریق نصیحت و گفتارهای مکرر مسائل خود را به کودکان منتقل و یا تحمیل کنند. در حالی که این کودک است که خود باید شخصاً رفتارها را واجد شود و نه این که ما کودک را واجد آن رفتار کنیم. با روش نصیحت‌های مستقیم و لفظی، کودک هرگز استدلال منطقی را نمی‌آموزد و حتی اگر کودکی از این طریق به منطقی و استدلالی مجهز شود، چون صرفاً جنبهٔ برونی و ظاهری و حفظی دارد، خیلی زود نیز دگرگون می‌گردد. زیرا کودک بنا کنندهٔ منطقی خویش نبوده است، بلکه عوامل تصنعی و تحمیلی و یا تنبیه و تشویق بیرونی، چنین ساختنی را به او القا کرده است. آن جا که کودک شخصاً در سازمان روانی خویش به شکل درونی و فعال و توأم با کشف به این منطقی و استدلال نرسد، هر لحظه باید منتظر فروپاشیدن آن باشیم.

یکی از راه‌هایی که کودک خود شخصاً واجد منطقی و استدلال در هر مرحله‌ای از تحول اخلاقی می‌گردد، این است که متناسب با مرحله‌ای که در آن قرار دارد به سبک طرح معما و سؤال و ایجاد بحران و مخصصه او را به تفکر واداریم. به جای این که ما برای اثبات مطلبی، دائماً دلیل و برهان و تمثیل بیاوریم، اجازه بدهیم که او خود مجهز به اقامهٔ دلیل و استدلال گردد.

با طرح سؤالاتی مثل: "اگر به این کار ادامه دهی چه اتفاقی خواهد افتاد؟" "اگر دیگران با تو این رفتار را بکنند چه حالتی پیدا می‌کند؟" "به نظر تو من چه فکر می‌کنم؟" می‌توانیم با جلب توجه

بچه‌ها، چرخ‌های استدلال و منطقی را در آن‌ها به حرکت درآوریم. خاصیت سؤال و معما این است که کودک را به فکر کردن تشویق می‌کند تا خود در بنا کردن و باز پدیدآوری ترازهای عقلی و اخلاقی خویش سهیم باشد. نمونه‌ای از این برخورد را می‌توان به شرح زیر عنوان کرد:

"محسن ۵ ساله، به منزل دوستش احمد رفته است تا با یکدیگر بازی کنند. در جریان بازی اختلافی بروز کرد و محسن با عروسک خود ضربه‌ای به احمد زد و بازی در همان جا خاتمه یافت. پدر و مادر محسن از روش "پرسش و طرح



محسن: ممکن است خیال کند که او را دوست ندارم.

پدر: خوب اگر این طور فکر کند چه می شود؟
محسن: غمگین می شود.

مادر: بسیار خوب، اگر باز هم با احمد بازی کنی و او به حرفت گوش ندهد چه می کنی؟
محسن: او را نمی زنم.

مادر: بله البته، اما چطور می توانی اختلافتان را حل کنی؟
محسن: نمی دانم.

مادر: خوب، به نظر من اگر بخواهی می توانی به گوشه ای بروی و تنها با خودت بازی کنی. احتمالاً کنجکاری احمد را جلب می کنی. آن وقت برای این که بداند تو چه کار می کنی، سراغت می آید.

محسن: خیلی خوب، اگه نیامد چی؟
مادر: می توانی بگویی: احمد اگر نتوانیم با هم بازی کنیم، ترجیح می دهم به خانه خودم بروم.

معماً" به جای نصیحت مستقیم و دستورهای آمرانه، استفاده کردند تا فرزند خود را از احساس دوستش آگاه کنند. در این زمینه، متن گفت و گو به شرح ذیل می باشد.

پدر: امروز وقتی با احمد بازی می کردی چه اتفاقی افتاد؟

محسن: احمد با من بازی نمی کرد همه اش با رضا بازی می کرد. من هم با عروسک به سرش زدم.

مادر: به نظر تو کار درستی کردی؟
محسن: نه

مادر: چرا نه؟

محسن: برای آن که دردش آمد.

مادر: بله دردش آمد. سرش درد گرفت. اما به

نظر تو تنها سرش درد گرفت؟

محسن: نه، اوقاتش هم تلخ شد.

پدر: چرا باید اوقاتش تلخ شده باشد؟

نیست، بلکه هدف این است که او با رعایت احساس دیگران به تحول اخلاقی خود کمک کند. در این جا نمونه‌ای از برخورد متفاوت با کودک، یکی با شیوه مستقیم، مکانیکی، صوری و دستوری که صرفاً مبتنی بر کنترل عامل برونی است و دیگری با شیوه اکتشافی، فعال و غیرمستقیم که صرفاً مبتنی بر عامل درونی است؛ بدین معنی که در شیوه اخیر نحوه رفتار با کودک به گونه‌ای است که او شخصاً از طریق علت رفتار خود، پی به ارزش‌ها و اعمال درست می‌برد، ارائه می‌گردد:

پدر: حالا برای این که هم خودت خوشحال شوی و هم احمد، چه می‌توانی بکنی؟
محسن: به او تلفن می‌زنم و عذر خواهی می‌کنم (و همین کار را هم کرد).

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، پدر و مادر محسن از طریق طرح سؤالات و معماهایی کودک را در کشف راه حل و یافتن منطقی که با خصوصیات مرحله بالاتر همراه است یاری می‌دهند. باید توجه داشته باشیم که هدف روش طرح سؤال، ایجاد احساس تقصیر و گناه در کودک

به جای گفتن...

پیرسید:

- ۱) وقت رفتن است، چه باید بکنی؟
- ۲) به نظر تو، من با شنیدن این حرف‌ها چه احساسی پیدا می‌کنم؟
- ۳) مقررات خانواده ما درباره زمان مراجعت به منزل چه می‌گوید؟
- ۴) اگر بر سر تماشای برنامه تلویزیون به توافق نرسید چه اتفاقی می‌افتد؟
- ۵) چرا نباید در اتاق توپ بازی کنید؟
- ۶) گفتیم چه کنی؟
- ۷) اگر همه حوله ترشان را روی زمین بیندازند، چه اتفاقی می‌افتد؟
- ۸) آیا کمک می‌کنید؟
- ۹) اگر گفتید به چه فکر می‌کنم؟
- ۱۰) ترجیح می‌دهید لباس خوابتان را بپوشید یا از خوردن بستنی صرف‌نظر کنید؟

- ۱) وقت رفتن است، کفش و لباس را بپوش.
- ۲) این طرز صحبت در خانه ما به کل ممنوع است.
- ۳) نه، حق نداری بعد از تاریک شدن هوا بیرون از خانه بمانی، خودت این را خوب می‌دانی.
- ۴) اگر بر سر تماشای برنامه تلویزیون به توافق نرسید، آن را خاموش می‌کنم.
- ۵) اتاق جای توپ بازی کردن نیست، چیزی را می‌شکنید.
- ۶) گفتیم ضبط صوت را خاموش کن.
- ۷) حوله‌ات را به جا حوله‌ای آویزان کن.
- ۸) ابدأ کمک نمی‌کنید؟
- ۹) فکر نمی‌کنم سروقت حاضر بشوید.
- ۱۰) اگر فوراً لباس خوابتان را نپوشید از خوردن بستنی محروم می‌شوید.

- (۱۱) از جنگ و دعوای شما جانم به لب رسیده است.
- (۱۲) یک ساعت است که با تلفن صحبت می‌کنی، بس است.
- (۱۳) مواظب رفتار باش.
- (۱۴) ساعت ۶/۳۰ است. گفنی تا ساعت ۵/۲۰ بر می‌گردی.
- (۱۵) از خواهرت عذرخواهی کن و قول بده که دیگر او را نزنی.
- (۱۶) وقتی تو را در رختخواب می‌گذارم و تو از آن بیرون می‌آیی، خیلی عصبانی می‌شوم.
- (۱۷) کمی از آب نبات‌ها را به برادر کوچکت بده.
- (۱۸) جنگ و دعوا بس است، به نوبت بازی کنید.
- (۱۹) جیغ کشیدن موقوف.
- (۲۰) کاری را که از تو خواستم انجام ندادی؟
- (۲۱) با جیغ و داد به جایی نمی‌رسی.
- (۲۲) صبح ما را به کلی خراب کردی.
- (۲۳) وقتی همه چیز را به جای خواهش به زور می‌خواهی، ناراحت می‌شوم.
- (۲۴) موقع عطسه کردن، دست را مقابل بینی‌ات بگیر.
- (۲۵) می‌توانی با برداشتن چند بسته به من کمک کنی.
- (۱۱) جنگ و دعوای شما روی من چه اثری می‌گذارد؟
- (۱۲) مقررات مربوط به مکالمه تلفنی چیست؟
- (۱۳) چه باید می‌کردی؟
- (۱۴) چرا عصبانی هستم؟
- (۱۵) اگر کسی را بیازاری چه باید بکنی؟
- (۱۶) وقتی تو را در رختخواب می‌گذارم و تو از آن بیرون می‌آیی چه احساسی پیدا می‌کنم؟
- (۱۷) ببینم اگر برادرت آب نبات بخورد و به تو ندهد، چه احساس می‌کنی؟
- (۱۸) چگونه می‌توانید این مسأله را حل کنید؟
- (۱۹) به جای جیغ کشیدن چه باید بکنی؟
- (۲۰) آیا کاری را که از تو خواستم انجام دادی؟
- (۲۱) چه باید بکنی؟
- (۲۲) برای این که روز خوشی داشته باشیم چه می‌توانی بکنی؟
- (۲۳) وقتی به جای خواهش همه چیز را به زور می‌خواهی، چه احساسی پیدا می‌کنم؟
- (۲۴) موقع عطسه کردن چه باید بکنی؟
- (۲۵) برای کمک به من چه می‌توانی بکنی؟

- ۲۶) تجربه ای شد که اگر راه را گم کردی، مضطرب نشوی.
- ۲۷) جانم به لب رسید، نمی دانم با تو چه کنم.
- ۲۸) وقتی به میهمانی هایی می روی که در آن مواد مخدر استعمال می کنند، خیالم ناراحت است.
- ۲۹) سعی کردم با دلیل و منطق مسأله را حل کنم، اما مثل این که این طوری به جایی نمی رسم.
- ۲۶) از این تجربه، چه درسی می آموزی؟
- ۲۷) اگر به جای من پدر بودی چه می کردی؟
- ۲۸) به نظر تو وقتی به این قبیل میهمانی ها می روی من چه احساسی دارم؟
- ۲۹) اگر دوست تو و مادرش با این مشکل روبه رو می شدند، چه توصیه هایی به آنها می کردی؟

پاورقی ها:

۱- "ژان ژاک روسو" در کتاب امیل در باب پرورش فکری می گوید: "نباید غیر از دنیا، کتابی و غیر از حوادث، معلمی داشته باشیم. کودکی که می خواند فکر نمی کند، فقط می خواند. چیز فراموشی گیرد، تنها لغاتی می آموزد. کاری کنی که شاگرد شما در اعمال طبیعت به کشف و شهود و مشاهده پردازد تا قوه کنجکاری او تحریک شود. اما برای تحریک حس کنجکاری او هرگز در ارضای آن عجله نکنید. مسائل را در دسترس او قرار دهید ولی بگذارید خودش کشف کند و حل کند. نباید چیزی را بر اساس گفته شما قبول کند، بلکه باید خودش آن را دریابد. نباید علوم را بیاموزد بلکه باید آن را کشف کند. اگر در مغز و ذهن او کلام را جایگزین عقل و تعقل او کردید دیگر نمی اندیشد و بعدها هر روز تابع عقیده تازه ای که از دیگران باید به عاریت بگیرد خواهد شد." (صفحه ۱۲۷)

۲- کودکی که با شیوه اکتشافی و خودیابی تربیت شده است عادت می کند که حل همه مسائل و دشواری های زندگی فردی و اجتماعی خود را از خود بجوید و در خود بیابد و فقط وقتی به دیگران مراجعه می کند که نقص خودش را متوجه شده باشد. هر چیز تازه ای که ببیند، بدون سخن گفتن مدت ها آن را مشاهده می کند. بیش تر متفکر است تا متکلم، غالباً تأمل و تعمق دارد تا تکلم. بنابراین کافی است که اشیاء را در موقع مناسب به او نشان دهید. بعد هنگامی که می بیند حس کنجکاری او خوب تحریک شده است چند سؤال مختصر از او پرسید تا راه حل مسأله را به دست آورد.

۳- فیه مافیة، مولانا، صفحه ۵۷

۴- در تربیت اکتشافی ذهن کودک "مسأله مدار" ORIENTED - PROBLEM است و در تربیت اکتسابی ذهن او "پاسخ مدار" ORIENTED - ANSWER می باشد. در شیوه "مسأله مدار" ذهن کودک فعال، تشنه، تحریک شده، کنجکار، متفکر و جست و جوگر است و در شیوه "پاسخ مدار" ذهن کودک دریافت کننده منفعل، خستی شده، ارضا شده و متحجر است.